

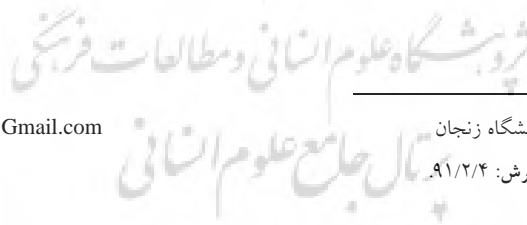
تحلیل مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» در اخلاق دیوید راس

حسین اترک*

چکیده

سر ویلیام دیوید راس، فیلسوف وظیفه‌گرای اخلاقی در نظریه ابتکاری خود، دو مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» و «وظیفه در مقام عمل» را برای حل مشکل تعارض وظایف که کانت با آن روبه‌رو بود، مطرح کرده است. تعارض فقط مربوط به وظایف در نگاه نخست است، ولی در مقام عمل همیشه فقط یک وظیفه متوجه فاعل است. اما راس چون نگران بدفهمی و اشتباه از مفهوم وظیفه در نگاه نخست بوده، سعی کرده است تا تفاسیر و اصطلاحات جایگزینی برای آن بیاید تا مقصود او را تأمین کند. وی پنج تفسیر یا جایگزین برای آن ارائه می‌کند: وظیفه مشروط، وظیفه جزءنگر، تمایل به وظیفه، تناسب و مسئولیت. در این مقاله به معناشناسی اصطلاح «وظیفه در نگاه نخست» در اخلاق راس می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: فلسفه اخلاق، وظیفه‌گرایی، راس، وظیفه در نگاه نخست و وظیفه در مقام عمل.



مقدمه

سر ویلیام دیوید راس، فیلسوف انگلیسی اسکاتلندی تبار یکی از مهم‌ترین چهره‌های اخلاق و وظیفه‌گراست. نظریه ابتکاری وی تقسیم وظایف اخلاقی به وظایف در «نگاه نخست» و «وظایف در مقام عمل» است. یکی از مشکلات اخلاق و وظیفه‌گرا که معتقد به وظایف اخلاقی متعدد و متکثر است، تعارض وظایف در بعضی از موقعیت‌هاست. مسئله‌ایکه اینجا مطرح است این است که آیا در موقعیت تعارض وظایف، هر دو وظیفه متوجه فاعل اخلاقی است و او موظف به انجام هر دو وظیفه است؟ در این صورت، انجام دو وظیفه متعارض چگونه ممکن است؟ آیا عقل، انسان را به امر محال تکلیف می‌کند؟ یا اینکه تنها یکی از وظایف متعارض، متوجه فاعل اخلاقی است و در نهایت، او باید یکی از آنها را که مهم‌تر و الزامی‌تر است، انجام دهد؟ در این صورت، وظیفه غیرمهم، اطلاق خود را از دست خواهد داد و دیگر نمی‌توان گفت که انجام آن همیشه و به طور مطلق، الزامی و وظیفه است؟ و حال آنکه وظایف اخلاقی دارای صورتی مانند «هرگز نباید دروغ گفت» هستند و به طور مطلق ما را ملزم می‌کنند.

اما برخی از فیلسوفان، تعارض بین وظایف اخلاقی را منکر بوده و مبنای انکار آنان این است که «باید» مستلزم «امکان» است. به عبارت دیگر، ماهیت وظیفه اخلاقی چنین اقتضا می‌کند که قابل اجراست، بنابراین، وقتی قدرت انجام کاری را نداریم، وظیفه‌ای نیز در آن مورد نداریم. در یک موقعیت متعارض به نظر می‌رسد که باید هر دو کار «الف» و «ب» را انجام دهیم، در حالی که چنین امکانی نداریم، و اگر نمی‌توانیم پس وظیفه‌ای هم بر عهده ما نیست. این اندیشه زیربنای ادعای ایمانوئل کانت است که معتقد است تعارض وظایف امکان ندارد. کانت پایه اخلاق را عقل می‌داند و به عقیده او ممکن نیست، عقل، تناقضات عملی (یعنی وظایف متناقض در آن واحد) را به ما تحمیل کند. وی در این باره می‌گوید:

تضاد بین وظایف که موجب می‌شود یک وظیفه، وظیفه دیگری را (کلاً یا جزاً) متوقف کند، نسبی است. اما وظیفه و الزام، مفاهیمی هستند که ضرورت عملی برون‌ذهنی بعضی افعال را بیان می‌کنند و دو قاعده متقابل و متضاد نمی‌توانند در عین حال هر دو ضروری باشند، بلکه هرگاه اقدام مطابق یک قاعده، وظیفه باشد، اقدام مطابق قاعده دیگر نه فقط وظیفه نیست، بلکه متضاد با وظیفه است. بنابراین، برخورد و تضاد وظایف و الزامات با یکدیگر قابل تصور نیست. در هر حال، ممکن است برای یک فاعل، در قاعده‌ای [که بر

خود الزام کرده است] دو مبنای الزام^۲ وجود داشته باشد که یکی از آنها به تنهایی برای ملزم شدن او کافی نباشد، در این صورت، یکی از آن دو مبنا، وظیفه نیست. وقتی دو مبنای [الزام] به این صورت در مقابل هم قرار داشته باشند، فلسفه اخلاق نمی‌گوید قوی‌ترین الزام مقدم است، بلکه می‌گوید قوی‌ترین مبنای ملزم‌کننده، مقدم است.^۳

بنابراین، از نظر کانت تعارض در خود وظایف ممکن نیست، بلکه در مبنای آنها امکان دارد. وظیفه‌ایکه مبنای الزامی قوی‌تر دارد در آن موقعیت، تنها وظیفه خواهد بود و وظیفه‌ایکه مبنای الزام ضعیف‌تر است، اصلاً وظیفه فاعل در آن شرایط نخواهد بود. برای مثال، در موقعیتیکه راست‌گویی به کشته شدن چند انسان بی‌گناه منجر خواهد شد، تصور می‌شود دو مبنای الزام (یکی راست‌گویی و دیگری نجات جان انسان بی‌گناه)، متوجه فاعل اخلاقی است، در حالیکه در این مثال، تنها وظیفه نجات جان انسان‌ها که مبنای قوی‌تری دارد، وظیفه خواهد بود و وظیفه راست‌گویی در آن شرایط اصلاً وظیفه فاعل نیست.

دیوید راس برای حل مشکل، بین وظایف در نگاه نخست و وظایف در مقام عمل، قائل شده است. به عقیده او وظایف اخلاقی تنها می‌توانند در نگاه نخست متعارض باشند؛ یعنی هر وظیفه اخلاقی با توجه به مبنای الزام‌آور خود و با توجه به وصف درستی‌اش، در نگاه نخست، وظیفه بوده و متوجه فاعل است، اما ممکن است در نهایت، پس از در نظر گرفتن مجموع شرایط و موقعیت، این الزام اولیه و در نگاه نخست، رفع شده و وظیفه دیگری در مقام عمل، الزامی و وظیفه نهایی شود. بنابراین، گرچه تعارض بین وظایف در نگاه نخست، امکان دارد، ولی در مقام عمل تنها یک وظیفه متوجه فاعل است و تعارض وظایف امکان ندارد.

الف) مبنای وظایف از نظر دیوید راس

یکی از تفاوت‌های نظریه‌های اخلاقی غایت‌گرا و وظیفه‌گرا در توجه به روابط فاعل با دیگران است. غایت‌گرایان چون تنها به نتیجه عمل توجه دارند، روابط فاعل با دیگران، مثل رابطه دوستی، هموطنی، فرزند والدینی و... برایشان اهمیت نداشته و منشأ الزام خاصی نیست؛ تنها رابطه مهم فاعل با دیگران، ایجاد بیشترین مقدار خوبی برای آنهاست، از این رو به نظریه‌های غایت‌گرا «بی‌طرف-نسبت به فاعل»^۴ گفته می‌شود. ولی از نظر وظیفه‌گرایان، رابطه فاعل اخلاقی با دیگران تنها در رابطه ایجاد بیشترین سود برای آنها خلاصه نمی‌شود و روابطی که فاعل با دیگران دارد، مانند روابط فوق، منشأ الزامات خاصی می‌شود که به

آنها «وظایف خاص»^۵ می‌گویند، از این رو وظیفه‌گرایی، دیدگاهی «وابسته به-فاعل»^۶ است. دیوید راس یکی از این وظیفه‌گرایان است که به روابط فاعل اخلاقی با دیگران توجه خاصی دارد و آن را مبنای وظایف در نگاه نخست خود می‌شمارد. وی در کتاب درست و خوب^۷ با نقد سخنان جورج مور که یکی از غایت‌گرایان است، می‌گوید:

به نظر می‌رسد مور بیش از حد، روابط ما نسبت به دوستانمان را ساده می‌کند. او می‌گوید: تنها رابطه مهم اخلاقی که من نسبت به هم‌نوعانم دارم، انتفاع آنان تا حد امکان، از عمل من است. آنها فقط این رابطه را با من دارند و اخلاقاً این رابطه مهم است. اما همچنین ممکن است آنها روابطی از این قبیل با من داشته باشند: رابطه قول دهنده با قول‌گیرنده، بدهکار با بستانکار، همسر با شوهر، فرزند با والدین، دوست با دوست، هموطن با هموطن. هریک از این روابط، مبنای یک وظیفه در نگاه نخست^۸ هستند که مطابق شرایط آن مورد، الزام کمتر یا بیشتری برای من دارند.^۹

بنابراین، به عقیده راس روابط ما با دیگران، مثل رابطه زن و شوهری، فرزند و والدینی، دوستی، هموطنی و اعمالی که درباره آنها در گذشته انجام داده‌ایم، مثل قول دادن و قرض گرفتن، منشأ الزامات و وظایف در نگاه نخست در خصوص آنها می‌شود. این سخن راس چیزی غیر از ذات‌گرایی یا به تعبیر دیگر حسن و قبح ذاتی که اغلب علمای اخلاق اسلامی به آن معتقد بودند نیست. برای مثال قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید:

اعلم ان القباح و ان جمعها حد واحد علي ما قدمناه، فالوجوه التي لها تكون قبيحة تختلف... فالكذب يقبح لانه كذب، و الظلم لانه ظلم، و كفر النعمة لانه كفر النعمة،... و ارادة القبيح و الجهل و الامر بالقبيح و العيب لكونها بهذه الصفات^{۱۰}

دروغ به سبب دروغ بودن، ظلم به علت ظلم بودن، کفر نعمت و سایر اعمال زشت، به سبب ماهیت و ذات خودشان، قبیح و مذموم هستند. همچنان که راس معتقد است وفای به قول به سبب خود قول دادن الزامی است؛ قرض گرفتن به علت خودش است که الزام به ادای قرض می‌کند؛ همسر بودن، پدر و مادر بودن یا فرزند بودن به سبب همین عناوین و اوصاف ذاتی‌شان است که الزامات و وظایفی را بر عهده همسر، والدین و فرزند می‌گذارند و چیزی خارج از ذات این اعمال و عناوین (همانند نتایج که غایت‌گرایان می‌گویند) وجود ندارد که منشأ الزام در آنها باشد. راس در مبنای اخلاق می‌گوید:

رتال جامع علوم انسانی

این حقیقت باقی می‌ماند که نقض قولنا زمانی که یک عمل مصداقی از نقض قول است، اخلاقاً نادرست است، حتی اگر علی‌رغم آن، ما تصمیم بگیریم که نقض قول، عملی است که باید انجام دهیم.^{۱۱}

این کلام به روشنی بر ذات‌گرایی دیوید راس دلالت دارد. اعمال ذاتاً درست یا نادرست هستند و از این اقتضای ذاتی خویش بر نمی‌گردند، حتی اگر بر اساس شرایط تشخیص دهیم که وظیفه درست ما مثلاً دروغ‌گویی یا عهدشکنی است.

ب) فهرست وظایف در نگاه نخست

راس فهرستی از مهم‌ترین وظایف در نگاه نخست را بدون ادعای کامل یا نهایی بودن آنها که در واقع، اصول وظایف اخلاقی هستند، ارائه می‌کند:

یک. وظایفی که بر اعمال گذشته و پیشین مبتنی بوده و مشتمل بر دو نوع است: **وظیفه وفاداری:**^{۱۲} وظایفی که بر قول یا آنچه می‌توان قول ضمنی^{۱۳} نامید مبتنی‌اند، مانند تعهد ضمنی به دروغ نگفتن که در شروع به گفت‌وگو یا در نوشتن کتاب‌های تاریخی و نه داستانی وجود دارد.

وظیفه جبرانی:^{۱۴} وظایفی که بر عمل نادرست پیشین مبتنی است و فاعل اخلاقی، وظیفه جبران آسیب‌ها و ضررهایی را که به دیگران وارد کرده است، دارد. دو. وظایفی که مبتنی بر اعمال گذشته انسان‌های دیگر، شایستگی‌ها و نیکی‌های آنان در خصوص فاعل اخلاقی است:

وظیفه سپاسگزاری:^{۱۵} وظیفه سپاسگزار بودن و حق‌شناس بودن به سبب نیکی‌های دیگران در حق شخص و در صورت امکان، پاسخ آن با نیکی متقابل.

سه. وظایفی که بر واقعیت یا امکان توزیع لذت یا خوشی (با هر چیزی که بدان معناست) بدون مطابقت با شایستگی‌های افراد مبتنی است. در چنین مواردی وظیفه‌ای در خصوص بهم زدن و محافظت از چنین توزیعی ایجاد می‌شود:

وظیفه عدالت:^{۱۶} وظیفه دفع و جلوگیری از توزیع ناعادلانه نفع و ضررها و توزیع منصفانه آنها.

چهار. وظایفی که بر این حقیقت مبتنی هستند که موجودات دیگری در جهان وجود دارد که ما می‌توانیم شرایط آنها را از جهت فضیلت یا عقل یا لذت بهبود بخشیم:

وظیفه نیکوکاری:^{۱۷} وظیفه پرورش سلامت، امنیت، عقل، خیر اخلاقی، سعادت و خوشبختی دیگران^{۱۸}.

پنج. وظایفی که بر این واقعیت مبتنی هستند که ما می‌توانیم شرایط خودمان را از جهت فضیلت یا عقل، بهبود بخشیم:

وظیفه اصلاح - نفس:^{۱۹} عمل کردن به طریقی که موجب ارتقای خیر و خوبی خود شخص می‌شود و مثلاً سلامت، امنیت، حکمت (عقل)، خیر اخلاقی و سعادت او را افزایش می‌دهد.

شش. وظایفیکه راس پیشنهاد می‌کند از وظیفه نیکوکاری جدا شود و آن:

وظیفه عدم - زیانگری:^{۲۰} وظیفه عدم زیانگری یا عدم شرارت، وظیفه آسیب نزدن به دیگران از نظر فیزیکی و روان‌شناختی است؛ به عبارت دیگر، اجتناب از اضرار به سلامت، امنیت، عقل، سعادت و خوشبختی دیگران. روشن است که وظیفه صدمه نزدن و عدم زیانگری به دیگران نمی‌تواند در ضمن نیکوکاری قرار گیرد، چراکه در برخی مواقع، وظیفه نیکوکاری به دیگران در برابر وظیفه عدم زیانگری قرار می‌گیرد و بدیهی است که عدم زیانگری به دیگران مقدم و الزامی‌تر از نیکوکاری است.^{۲۱}

ج) راه‌حل مشکل تعارض وظایف

گرچه راس نظریه «وظیفه در نگاه نخست» را ابتدا در برابر نظریه سودگرایی جورج مور بیان می‌کند که همه روابط فاعلی را نادیده می‌گیرد و تنها به رابطه مبتنی بر سود توجه دارد، اما در ادامه، این نظریه را در مقابل نظریه وظیفه‌گرایی کانت نیز قرار می‌دهد. کانت به اصول اخلاقی عام و استثناناپذیری معتقد بود که «وظایف کامل» در برابر «وظایف ناقص» می‌نامید.^{۲۲} راست‌گویی و وفای به قول، وظایف کاملی هستند که همیشه باید انجام شده و تحت هیچ شرایطی نباید ترک شوند، حتی اگر این راست‌گویی به کشته شدن انسان بی‌گناهی منجر شود.

مشکل نظریه کانت این است که گاهی مواردی پیش می‌آید که دو وظیفه کامل و استثناناپذیر با یکدیگر تعارض کرده و فاعل ناگزیر از انجام یکی و ترک دیگری است. اصل «هرگز دزدی نکنید» را اصل عام و مطلق اخلاقی در نظر بگیرید. انسان فقیری را لحاظ کنید که برای نجات جان فرزندش از گرسنگی، راهی جز دزدی از یک ثروتمند تجمل‌پرست لائالی ندارد. «نجات جان فرزند» وظیفه‌ای عام و مطلق است. در اینجا دو

وظیفه عام مطلق تعارض می‌کنند. تکلیف چیست؟ ناچار باید یکی از آنها را استثنا کرد که در این صورت، دیگر وظیفه، مطلق و عام نخواهد بود. چگونه می‌توان هم به اصول عام و مطلق اخلاقی معتقد بود و هم مشکل تعارض آنها را در موارد جزئی حل کرد؟^{۲۳}

راس راه‌حل خوبی برای این مشکل دارد. او می‌گوید:

وقتی من در موقعیتی قرار دارم... که در آن بیش از یکی از این وظایف در نگاه نخست بر من الزام‌آور هستند، آنچه که باید انجام بدهم این است که آن موقعیت را به‌طور کامل تا جاییکه می‌توانم بررسی کنم، تا اینکه به نظری متأملانه دست یابم (که هرگز بیش از این نیست) که در این شرایط یکی از این وظایف نسبت به بقیه الزام‌آورتر است؛ بنابراین، ملزم هستم انجام این وظیفه در نگاه نخست را وظیفه بی‌چون و چرای خود در این موقعیت بدانم.^{۲۴}

بنابراین، طبق نظر راس وقتی بیش از یک وظیفه متوجه فاعل می‌شود که احتمالاً متعارض هم هستند، وظیفه او مطالعه و بررسی کامل آن موقعیت است تا بدین وسیله دریابد که در آن شرایط کدام یک از وظایف، واجب‌تر و الزامی‌تر از بقیه است، آن‌گاه وظیفه مهم‌تر، وظیفه‌ای است که فاعل باید در نهایت انجام دهد. پس بدین وسیله مشکل تعارض وظایف حل می‌شود.

از طرف دیگر، راس این راه‌حل را تنها راه‌حل حفظ کلیت اصول عام اخلاقی بیان می‌کند؛^{۲۵} یعنی اصول اخلاقی در نگاه نخست، عام و کلی هستند و تعارض تنها در نگاه نخست در بین آنها رخ می‌دهد، اما در مقام عمل تنها یک وظیفه که همانا وظیفه مهم‌تر است، متوجه فاعل است و وظایف در نگاه نخست غیرمهم که در نگاه اول وظیفه فاعل می‌نمودند، اصلاً وظیفه فاعل نبوده و در واقع، الزامی بر فاعل نداشته‌اند، از این‌رو عدم انجام آنها به معنای استثناپذیری اصول اخلاقی نیست.

د) تحلیل مفهوم وظیفه در نگاه نخست

اما اصطلاح «وظیفه در نگاه نخست» اصطلاحی است که چندان وافی به مقصود راس نیست و او تلاش فراوان می‌کند که با تعبیرهای مختلف، مانع بدفهمی و اشتباه از این اصطلاح شود، از این‌رو تفاسیر و تحلیل‌های مختلفی از آن ارائه می‌کند:

تفسیر اول: وظیفه مشروط

راس در درست و خوب، «وظیفه در نگاه نخست» را چنین تعریف می‌کند:

من «وظیفه در نگاه نخست»^{۲۶} یا «وظیفه شرطی»^{۲۷} را به عنوان راه کوتاهی برای اشاره به خصوصیتی (که کاملاً متمایز از خصوصیت وظیفه درست بودن است) پیشنهاد می‌کنم که یک عمل بر اساس اینکه نوع خاصی از عمل (مثل وفای به قول) است، آن را دارد و براساس آن، وظیفه درست خواهد بود، اگر در همان زمان، نوع دیگری از عمل وجود نداشته باشد که اخلاقاً مهم است. اینکه یک عمل، وظیفه درست یا وظیفه در مقام عمل^{۲۸} باشد مبتنی بر تمام انواع اعمالی است که اخلاقاً مهم هستند و آن عمل، مصداقی از آنها است.^{۲۹}

آنچه از کلام راس فهمیده می‌شود این است که به نظر وی، وفای به قول، کمک به دیگران، نیکوکاری، سپاس از زحمات دیگران و عدالت، عناوینی هستند که به سبب داشتن همین اوصاف و عناوین، ذاتاً الزام‌آور هستند، از این‌رو این اعمال، وظیفه ما هستند. راس این وظایف را «وظیفه در نگاه نخست» می‌نامد، چون گرچه ممکن است این اعمال به سبب اوصاف و خصوصیات ذاتی‌شان در نگاه نخست، وظیفه ما باشند، ولی گاهی در برخی شرایط، ممکن است وظیفه دیگری نیز متوجه ما باشد که در مقایسه با این وظیفه در نگاه نخست اول، اهمیت بیشتری داشته باشد و انجام این وظیفه در نگاه نخست کم‌اهمیت، موجب ترک آن وظیفه مهم‌تر شود، در حالی که «وظیفه درست» انجام آن عمل مهم‌تر است. بر این اساس، راس در اینجا مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» را در مقابل مفهوم «وظیفه درست»^{۳۰} و «وظیفه در مقام عمل» قرار می‌دهد و نام دیگر آن را «وظیفه شرطی» می‌گذارد. پس معنای «وظیفه در نگاه نخست» این است که یک عمل به سبب داشتن عناوین و اوصافی که ذاتاً الزام‌آور هستند، در نگاه اول، وظیفه فاعل است ولی در نگاه دوم، به علت قرین بودن با یک وظیفه مهم‌تر دیگر که وظیفه درست اخلاقی است و چیزی است که باید در مقام عمل انجام شود، از وظیفه بودن خارج می‌شود. به تعبیر دیگر، وظیفه در نگاه نخست، وظیفه مشروطی است؛ به این معنا که الزامی مشروط و نه قطعی بر گردن فاعل دارد و قطعیت و تنجز این وظیفه، مشروط و موقوف به عدم وجود هم‌زمان وظیفه مهم‌تر دیگری در آن شرایط است. اگر چنین وظیفه دیگری وجود نداشته باشد، این وظیفه در نگاه نخست، وظیفه درست ما خواهد بود که در مقام عمل باید آن را انجام دهیم.

از آنجا که اصطلاح «وظیفه در نگاه نخست» ممکن است دچار بدفهمی شود خود راس در این باره اعتذاری می‌کند و می‌گوید:

باید [از ابهام] عبارت «وظیفه در نگاه نخست» اعتذار نمود، زیرا (۱) این عبارت چنین القا می‌کند که آنچه ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم نوعی وظیفه است، در حالی که در واقع وظیفه نیست، بلکه چیزی است که به نحوی خاص، مرتبط با وظیفه است. به تعبیر دقیق‌تر، ما عبارتی نمی‌خواهیم که در آن «وظیفه» با یک صفت، توصیف شده باشد، بلکه عبارتی می‌خواهیم که در آن «وظیفه» با یک اسم مجزا توصیف شده باشد. (۲) در نگاه نخست، چنین القا می‌کند که انسان درباره‌ی چیزی صحبت می‌کند که در یک موقعیت اخلاقی، تنها در نگاه اول ظاهر می‌شود و ممکن است در واقع چنین نباشد، در حالی که آنچه من درباره‌اش صحبت می‌کنم یک حقیقت عینی است که در ذات آن موقعیت گنجانده شده است یا به تعبیر دقیق‌تر در جزئی از ذات آن قرار دارد، گرچه مانند وظیفه درست، برخاسته از تمام ذات آن نیست.^{۳۱}

مراد راس از اعتذار دوم روشن است. او می‌گوید که عبارت «وظیفه در نگاه نخست» ما را به این اشتباه می‌اندازد که گمان می‌کنیم مراد از آن وظایف ظاهری است؛ یعنی وظایفی که در یک موقعیت اخلاقی، فاعل اخلاقی در نگاه اول ممکن است به اشتباه، وظیفه خود بیندارد، ولی در واقع وظیفه او نیست و او الزامی به انجام آن عمل ندارد. بنابراین، وظیفه در نگاه نخست، وظیفه‌ی ظاهری است. راس می‌گوید که ابداً چنین چیزی مراد من از اصطلاح «وظیفه در نگاه نخست» نیست، بلکه وظیفه در نگاه نخست هم وظیفه واقعی است و چنین نیست که ما آن را به اشتباه وظیفه خود پنداشته باشیم. وظیفه در نگاه نخست، یعنی وظیفه‌ای که تنها با ملاحظه یک جهت از جهات موقعیت اخلاقی قرار گرفته در آن، متوجه فاعل می‌شود، برخلاف وظیفه درست که با ملاحظه تمام جهات موقعیت، وظیفه فاعل می‌گردد. توضیح اخیر راس درباره‌ی تمایز وظیفه در نگاه نخست و وظیفه درست، معنای دوم وظیفه در نگاه نخست را دربردارد که در تفسیر دوم بیشتر توضیح داده خواهد شد.

اما در اعتذار اول، راس از این ناخرسند است که اصطلاح وظیفه در نگاه نخست چنین می‌نمایاند که آنچه به عنوان وظیفه در نگاه نخست خوانده می‌شود، نوعی وظیفه است و الزامی بر گردن فاعل دارد، چون کلمه «وظیفه» در موردش به کار رفته است. البته این معنا مراد راس ابداً این نیست، به عبارت دیگر، او نمی‌گوید که وظیفه در نگاه نخست یک وظیفه است و در آن موقعیت، فاعل ملزم به انجام آن است، بلکه چیزی است که در نگاه

نخست به علت توجه به یک جهت از عمل، وظیفه شده است، از این رو اگر با توجه به تمام جهات عمل، روشن شود که وظیفه درست در آن شرایط، وظیفه دیگری است، وظیفه در نگاه نخست، وظیفه عملی نخواهد بود.

راس در اینجا به صراحت بیان می‌کند که وظیفه در نگاه نخست، وظیفه نیست و فاعل در خصوص آن هیچ الزامی ندارد، بلکه چیزی است که در نگاه نخست، وظیفه می‌نماید. البته عبارتهای دیگر راس بر وظیفه و الزامی بودن وظیفه در نگاه نخست، دلالت دارد که در تفسیر سوم به آن اشاره خواهد شد.

قسمت دوم کلام راس که می‌گوید: «به تعبیر دقیق‌تر، ما عبارتی نمی‌خواهیم که در آن "وظیفه" با یک صفت، توصیف شده باشد، بلکه عبارتی می‌خواهیم که در آن "وظیفه" با یک اسم مجزا توصیف شده باشد» کمی گنگ است. به نظر می‌رسد مراد او این است که چون عبارت «وظیفه در نگاه نخست» ترکیبی وصفی است و صفت، مخصّص و مضیق موصوف است، آدمی به اشتباه چنین تصور می‌کند که راس «وظیفه» را به دو قسم «وظیفه در نگاه نخست» و «وظیفه در مقام عمل» تقسیم می‌کند، همان‌طور که مثلاً کانت وظیفه را به «وظیفه کامل» و «ناقص تقسیم» کرد. وظیفه کامل و ناقص هر دو از اقسام وظیفه و تقسیم هم هستند، به طوری که یک وظیفه نمی‌تواند هم وظیفه کامل باشد و هم ناقص، درحالی‌که مقصود راس از این عبارت این نیست که وظایف واقعی را به دو قسم تقسیم کند که آنها تقسیم هم باشند.

راس در مبانی اخلاق نیز همین اعتذارها را دارد و اصطلاح «الزام در نگاه نخست» را اصطلاح چندان مناسبی نمی‌داند، چون هم بر بیشتر از آنچه هست و هم کمتر از آنچه هست، دلالت می‌کند. این اصطلاح بر بیشتر از آنچه هست، دلالت می‌کند، چون به نظر می‌رسد الزام‌های در نگاه نخست، نوعی الزام هستند، در حالی‌که در واقع چنین نیست. ما ملزم به انجام الزام‌های در نگاه نخست نیستیم؛ به عبارت دیگر، ما تنها ملزم به انجام آن دسته از الزام‌های در نگاه نخست هستیم که حیث الزام و درستی در نگاه نخست آنها، در مجموع، با اهمیت‌تر و وزین‌تر از حیث عدم الزام و نادرستی در نگاه نخست آنهاست. نکته دیگر اینکه ممکن است الزام در نگاه نخست، کمتر از آنچه هست فهمیده شود و آن موقعی است که وظیفه و الزام در نگاه نخست را به معنای وظیفه و الزام ظاهری و نه واقعی بگیریم.^{۳۲}

تفسیر دوم: وظیفه جزء نگرانه

راس در مبانی اخلاق در توضیح مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» می‌گوید:

هر عمل ممکن، جهات بسیاری دارد که مرتبط با درستی و نادرستی آن است. ممکن است آن عمل برای برخی لذت‌آور باشد و برای برخی دردآور؛ یا وفای به عهد نسبت به شخصی به بهای نقض اعتماد دیگری باشد و الی آخر. ما کاملاً عاجز از آن هستیم که فوراً درستی و نادرستی عمل را براساس مجموع این جهات بشناسیم. تنها با شناخت یک به یک این جهات مختلف است که می‌توانیم به صدور حکمی درباره مجموع ماهیت آن عمل، نزدیک شویم. نگاه اول ما این وجوه مختلف را با تجزیه و تحلیل یک به یک آشکار می‌سازد. آنها چیزهایی هستند که در نگاه نخست، ظاهر می‌شوند و ثانیاً الزامات در نگاه نخست ما هستند... ممکن است یک عمل، از جهتی درست باشد، ولی از جهات مهم دیگر، نادرست باشد. بنابراین، آن عمل من حیث المجموع، درست‌ترین عمل پیش‌روی ما نباشد. فلذا موظف به انجامش نیستیم، و عمل دیگر با اینکه ممکن است از جهتی نادرست باشد، ولی در مجموع، درست‌ترین عمل پیش‌روی ماست، فلذا ملزم به انجامش هستیم. الزام در نگاه نخست، مبتنی بر یک جهت از عمل است، ولی الزام یا عدم الزام [در مقام

عمل]، بسته به مجموع جهات عمل است.^{۳۳}

بر اساس این تفسیر، «نگاه نخست» نگاه عاجل و فوری است که معمولاً در آن، تنها به برخی از جهات عمل توجه می‌شود، نه تمام جهات. بنابراین، آنچه در نگاه نخست، وظیفه پنداشته می‌شود، ممکن است در نگاه دوم پس از بررسی تمام جهات عمل، وظیفه پنداشته نشود، چون معمولاً یک عمل جهات مختلفی دارد که ممکن است از یک جهت درست و وظیفه باشد، ولی از جهات دیگر نادرست و ترک آن وظیفه باشد. تشخیص وظیفه درست و نهایی، به بررسی تمام جهات عمل و سنجش اهمیت وظایف و شدت الزام آنها، منوط است. بنابراین، پس از بررسی، آن وظیفه‌ای که در مجموع مهم‌تر انگاشته می‌شود و جهات درستی‌اش قوی‌تر از جهات نادرستی‌اش است، وظیفه درست و در مقام عمل خواهد بود. پس وظیفه در نگاه نخست، وظیفه‌ای است که تنها با توجه به یک جهت از عمل متوجه فاعل است.

راس در اینجا اصطلاحی برای این معنا از وظیفه در نگاه نخست جعل نمی‌کند، ولی در درست و خوب اصطلاح «جزء نگرانه»^{۳۴} را برای آن جعل می‌کند. وظیفه در نگاه نخست، وظیفه‌ای است که از توجه به جزئی از عمل حاصل می‌شود، اما «وظیفه درست» وظیفه‌ای است که «کل نگرانه»^{۳۵} بوده و از توجه به تمام جهات عمل حاصل می‌شود.^{۳۶}

این نکته بسیار مهمی در اخلاق راس است که وظیفه درست را به شرایط و موقعیتی که فاعل در آن قرار دارد، منوط می‌کند. برخی از نظریه‌های وظیفه‌گرا به طور کلی صرفاً به بیان تعدادی از وظایف، مانند راست‌گویی، عدالت، نیکوکاری، ترک قتل، دزدی، دروغ و... بدون توجه به شرایط عمل پرداخته و به طور مطلق آنها را وظیفه فاعل‌های اخلاقی بیان می‌کنند. مشکل این نظریه‌ها آن است که گاه در برخی موقعیت‌ها شرایطی پدید می‌آید که نمی‌توان تصدیق به وجوب و الزامیت این وظایف کرد. راس مخالف این دیدگاه بوده و معتقد است که تنها با دانستن اصول کلی و عام اخلاقی نمی‌توان وظیفه درست را تشخیص داد، بلکه با شناخت اولیه اوصاف و خصوصیات مرتبط و مختلف یک عمل، به طور خاص و در یک موقعیت خاص است که می‌توان درباره لزوم انجام دادن یا ندادن آن حکم کرد. بنابراین، شناخت این اوصاف جزئی، مقدم بر شناخت این است که یک عمل باید انجام شود یا نباید انجام شود.^{۳۷} به تعبیر دیگر، قواعد کلی فارغ از شرایط عمل نمی‌تواند راهنمای درست برای وظایف باشد، زیرا چه بسا یک قاعده کلی اخلاقی، مثل «باید راست گفت» وظیفه‌ای را برای ما معین کند، ولی در یک موقعیت خاص، «راست نگفتن» وظیفه ما باشد.

تفسیر دوم وظیفه در نگاه نخست گرچه در ظاهر با تفسیر اول، تفاوت دارد، ولی در اصل، یکی هستند و تفسیر دوم، جهات دیگری از این اصطلاح را روشن می‌سازد. مراد راس از وظیفه در نگاه نخست این است که برخی از اعمال به سبب اوصاف و خصوصیات ذاتی که دارند، برای مثال عملیکه مصداق وفای به عهد است، در نگاه اول الزامی را بر گردن ما می‌آورد، چون بر اساس نظر راس، قول دادن به شخصی مبنای یک الزام و وظیفه در نگاه نخست است. البته راس توصیه می‌کند که با مشاهده تنها همین یک جهت از عمل، عجله نکنید و وفای به عهد را وظیفه عملی و نهایی خود نپندارید، چون معمولاً اعمال در موقعیت‌هاییکه در آنها قرار می‌گیریم، چندوجهی بوده و جهات مختلفی دارند. اینکه شما به کسی قول داده‌اید و باید وفای به عهد کنید درست است، اما اگر این عمل شما موجب به خطر افتادن جان چند انسان بی‌گناه شود، آیا باز هم وفای به عهد وظیفه است؟ آیا شما در خصوص حفظ جان انسان‌های بی‌گناه که با این عمل شما جانانشان به خطر می‌افتد، وظیفه‌ای ندارید؟ پس باید از خود پرسید در دوران امر بین وفای به عهد و حفظ جان چند انسان بی‌گناه، کدام وظیفه مهم‌تر است؟ معلوم است که حفظ جان انسان‌ها. پس

وظیفه در مقام عمل و وظیفه نهایی شما حفظ جان انسان‌ها شد، گرچه در نگاه اول، وفای به عهد و وظیفه شما بود.

بنابراین، در تعریف وظیفه در نگاه نخست، هم می‌توان گفت وظیفه‌ای است که یک عمل به سبب داشتن خصوصیتی، مانند وفای به عهد، «وظیفه درست» خواهد بود اگر در همان زمان، نوع دیگری از عمل وجود نداشته باشد که اخلاقاً مهم‌تر از اولی است (تفسیر اول)، و هم می‌توان گفت وظیفه‌ای است که تنها با ملاحظه یک جهت از جهات عمل متوجه فاعل می‌شود، برخلاف وظیفه در مقام عمل که با ملاحظه تمام جهات عمل متوجه فاعل است (تفسیر دوم).

برخی از شارحان راس در توضیح وظیفه در نگاه نخست چنین گفته‌اند: «وظایف در نگاه نخست، اصول اخلاقی هستند که گرچه ارزش ذاتی آنها وابسته به شرایط نیست، ولی به کارگیری آنها وابسته به شرایط است.»^{۳۸}

به عقیده این شارحان، مقصود راس از وظیفه در نگاه نخست، این است که فاعل بدون در نظر گرفتن شرایط موجود و موقعیت عمل، صرفاً با توجه به عنوان عمل، مثل وفای به عهد، آن را ذاتاً الزامی و اخلاقاً یک وظیفه می‌داند، ولی انجام دادن اینوظیفه، در مقام عمل، وابسته به شرایط موجود و موقعیت اخلاقی آن فاعل است. ممکن است در یک موقعیت، وفای به عهد به سبب آنکه مستلزم ضرر زدن به دیگران است، وظیفه عملی ما نباشد. بنابراین، وظیفه در نگاه نخست به مقام نظر مربوط است بدون اطلاع از لحاظ شرایط عمل، ولی وظیفه در مقام عمل، به مقام عمل مربوط است و لحاظ شرایط.

به نظر می‌رسد، گرچه این تفسیر فی‌نفسه حرف درستی است و می‌توان چنین تفکیکی انجام داد، ولی نمی‌تواند مراد راس باشد، چون با توجه به توضیحات او، وظیفه در نگاه نخست نیز به مقام عمل و لحاظ شرایط و موقعیت اخلاقی قرار گرفته در آن مربوط است، البته با این تفاوت که در وظیفه در نگاه نخست، فاعل به مجموع جهات مرتبط با عمل و تمام شرایط موجود توجه ندارد، بلکه تنها به یک جهت از عمل نگاه می‌کند و عملی را وظیفه خود می‌پندارد، اما وظیفه درست یا در مقام عمل، وظیفه‌ای است که پس از بررسی کامل موقعیت و شرایط موجود، و توجه به بقیه وظایف موجود متعارض، مهم‌تر از همه نشان می‌دهد و ما در مجموع به این نتیجه رسیده‌ایم که باید آن را انجام دهیم.

تفسیر سوم: تمایل به وظیفه بودن

تفسیر دیگری که *راس* از وظیفه در نگاه نخست ارائه می‌کند و شاید بهتر است بگوییم اصطلاح جایگزینی که برای آن در نظر می‌گیرد، مفهوم «تمایل به وظیفه»^{۳۹} است. او می‌گوید:

ضروری است که ارتباط میان وظایف در نگاه نخست و وظیفه در مقام عمل یا وظیفه مطلق نسبت به انجام عملی خاص در شرایطی خاص، به نحوی روشن شود. همان‌طور که اغلب علمای اخلاق به استثنای کانت، موافقاند و اکثر مردم عادی فکر می‌کنند که گاهی دروغ گفتن و عهدشکنی، درست است، باید گفت در اینجا تفاسیری بین وظیفه در نگاه نخست و وظیفه در مقام عمل یا مطلق وجود دارد. وقتی ما خود را در عهدشکنی به خاطر کاهش آلام یک نفر موجه می‌بینیم و در واقع، خود را اخلاقاً ملزم به این کار می‌دانیم، برای لحظه‌ای هم از تشخیص وظیفه در نگاه نخست به وفای به عهد درنگ نمی‌کنیم، و این موجب می‌شود که ما احساس نه شرم یا پشیمانی، بلکه تا حدودی تأسف بکنیم به خاطر رفتاری که کردیم. علاوه بر این، تشخیص می‌دهیم که این وظیفه ماست که از کسی که به او قول داده‌ایم، به خاطر عهدشکنی به نحوی عذرخواهی کنیم. باید خصوصیت وظیفه بودن چیزی را از خصوصیت تمایل به وظیفه بودن^{۴۰} تفکیک کنیم. هر عملی که انجام می‌دهیم مشتمل بر عناصر و جهات مختلفی است که بر حسب آنها تحت مقولات مختلفی قرار می‌گیرد. برای مثال، بر حسب اینکه شکستن عهدهی است، تمایل به نادرست بودن دارد؛ بر حسب اینکه مصداقی از کاهش آلام انسانی است، تمایل به درست بودن دارد. تمایل به وظیفه آدمی بودن می‌تواند وصف جزئی‌نگرانه نامیده شود؛ یعنی وصفی که به یک عمل بر حسب جزئی از ذاتش متعلق می‌شود. وظیفه بودن، وصف کل‌نگرانه است؛ وصفی که به یک عمل بر حسب کل ذاتش و نه چیزی کمتر از آن متعلق می‌شود.^{۴۱}

در اینجا *راس* وظیفه در نگاه نخست را به «تمایل به وظیفه بودن» تفسیر می‌کند و آن را در مقابل «وظیفه مطلق» یا «در مقام عمل» قرار می‌دهد، اما با توضیحاتش در پایان متن، تفسیر سوم را با تفسیر دوم مرتبط می‌کند. در واقع، تمایل به وظیفه بودن چیزی غیر از توجه به جهتی از جهات عمل و جزئی از خصوصیات و اوصاف موجود در ذات عمل نیست، در حالیکه وظیفه در مقام عمل با توجه به همه اوصاف و خصوصیات عمل نتیجه می‌شود. وقتی به یک عمل از این حیث که راست‌گویی است نگاه می‌کنیم، به درستی و وظیفه بودن تمایل دارد، ولی بعد که متوجه می‌شویم این راست‌گویی موجب کشته شدن بی‌گناهی می‌شود از انجام آن صرف‌نظر کرده و انجام ندادن آن را وظیفه درست خود تشخیص

می‌دهیم. پس راست‌گویی با اینکه در نگاه اول، تمایل به وظیفه بودن دارد و این تمایل همچنان در او باقی می‌ماند، ولی وظیفه درست ما نیست.

برخی از شارحان، اصطلاح «تمایل به وظیفه بودن» را بر اصطلاح «وظیفه در نگاه نخست» ترجیح می‌دهند، زیرا این اصطلاح برخلاف «وظیفه در نگاه نخست» جهتی از اعمال را که به نظر می‌رسد اخلاقاً با وظیفه ارتباط دارد، ولی در واقع، مرتبط نیست، به عنوان وظیفه مطرح نمی‌کند.^{۴۲} به عبارت دیگر، در جایی که به سبب کاهش آلام و دردهای دیگران شکستن قولی جایز است، اصطلاح «تمایل به وظیفه بودن» وفای به قول را به عنوان وظیفه مطرح نمی‌کند، بلکه تنها تمایل آن برای وظیفه بودن را بیان می‌کند، برخلاف اصطلاح «وظیفه در نگاه نخست» که آن را به عنوان وظیفه مطرح می‌کند.

راس در تمثیلی معنای اصطلاح «تمایل به وظیفه بودن» را ذکر می‌کند. جاذبه زمین نیرویی بر اجسام وارد می‌کند و تمام اشیا به طور یکسان تحت تأثیر آن قرار دارند و هر جسمی تمایل دارد در مسیری خاص با سرعتی خاص حرکت کند. اما حرکت بالفعل آن بر تمام نیروهای مبتنی است که بر آن وارد می‌شود. این تمایل آموزنده نشان می‌دهد که «تمایل» بیانگر نوعی نیروست که همیشه در یک مسیر می‌کشد، حتی زمانی که توسط نیرویی بزرگ‌تر و مخالف، مغلوب می‌شود. وقتی نیروی جاذبه زمین بر جسمی، مغلوب نیرویی دیگر بر آن جسم می‌شود، گرچه حرکت بالفعل آن جسم برخلاف جهت زمین و به طرفی است که نیروی غالب آن را هدایت می‌کند، ولی آن جسم هنوز تمایل دارد که در همان مسیر اول و رو به زمین حرکت کند؛ به بیان دیگر، شیء هنوز تمایل دارد در مسیر نیروی مغلوب حرکت کند، ولی به سبب نیروی غالب مخالف، در مسیری متفاوت حرکت می‌کند.^{۴۳}

استفاده دیگری که راس از مفهوم تمایل به وظیفه می‌کند، حل مشکل تعارض وظایف است. به عقیده او قوانین و الزامات اخلاقی که صورتی عام دارند، مانند «راست‌گویی الزامی است»، در حقیقت، معنا و صورتی مانند این دارند: «اعمال نوع الف، تمایل به الزامی بودن دارند» نه اینکه به طور مطلق گفته شود: «اعمال نوع الف، الزامی هستند.» بنابراین، مراد از وظایف در نگاه نخست، وظایفی از این نوع هستند که تمایل به وظیفه بودن عملی را بیان می‌کنند.^{۴۴}

راس قوانین اخلاقی را با قوانین طبیعی مقایسه کرده و می‌گوید: وقتی می‌خواهیم قوانین طبیعت را تنظیم کنیم، درمی‌یابیم که اگر آنها را به شکل قانون عام و کلی بیان کنیم که هیچ استثنایی نمی‌پذیرند، نباید آنها را به عنوان قوانین مربوط به «عملکرد بالفعل» بیان کنیم، چون در عمل، ممکن است به علت نیروها و علل طبیعی دیگر از تأثیر بالفعل باز مانند. بنابراین، باید آنها را به صورت «قوانین تمایلی»^{۴۵} بیان کرد. به همین ترتیب اگر می‌خواهیم قوانین عام اخلاقی تنظیم کنیم باید آنها را به صورت قوانین الزام در نگاه نخست بیان کنیم؛ قوانینی که تمایل اعمال به الزامی بودن را بیان می‌کنند.^{۴۶}

همچنین راس مشکل تعارض وظایف را ناشی از تنظیم قوانین عام اخلاقی به صورت «اعمال نوع الف، الزامی هستند» می‌داند و می‌گوید با تمایزی که بین وظایف جزءنگرانه و کل‌نگرانه انجام دادیم، مشکل تعارض وظایف حل می‌شود. یک عمل ممکن است بر حسب خصوصیتی ذاتی، در نگاه نخست تمایل به الزامی بودن داشته باشد و با وظیفه دیگری تعارض کند، ولی در واقع، تعارضی بین وظایف اخلاقی به معنای دقیق کلمه (یعنی آنچه الزامی است و باید انجام شود) وجود ندارد و تنها یک وظیفه بر عهده فاعل است و آن وظیفه‌ای است که با توجه به مجموع شرایط تعیین می‌شود؛ به بیان دیگر، آنچه الزامیت یا ممنوعیت یک عمل را مشخص می‌کند مجموع خصوصیات آن است.^{۴۷}

تفسیر چهارم: تناسب^{۴۸}

تفسیر دیگری که راس از مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» یا «درست در نگاه نخست» ارائه می‌کند، متأثر از تعریف سی. دی. براد^{۴۹} از مفهوم «درست» است. براد در کتاب پنج نوع نظریه اخلاقی،^{۵۰} «درست» را صفتی مرتبط با شرایط و موقعیت عمل توصیف کرده و می‌گوید: وقتی می‌گوییم عملی درست است معنایش این است که آن عمل «به طور مناسبی» یا «به نحو شایسته‌ای» با شرایط و موقعیت فاعل مرتبط است، از این‌رو درستی و نادرستی، صفتی نسبی است و نمی‌توان به طور مطلق، عملی را درست یا نادرست خواند، چراکه نمی‌تواند یک عمل با تمام موقعیت‌ها سازگار و مناسب باشد.^{۵۱}

راس با نظر براد موافق است و تنها می‌افزاید که «درست بودن» به معنای «مناسب بودن با کل شرایط و موقعیت» است. در نظر او وصف درست بودن نمی‌تواند به معنای «به طور کامل مناسب شرایط بودن» یا «تا حدودی مناسب شرایط بودن» فهمیده شود، زیرا یک عمل

ممکن است درست باشد، ولی کاملاً مناسب نباشد، برای مثال، متضمن نقض عهد یا ایجاد مقداری شر باشد. همچنین یک عمل می‌تواند تا حدودی نامناسب باشد، ولی نادرست نباشد. بنابراین، درستی در مقام عمل نباید به معنای تناسب کامل یا تناسب تقریبی فهمیده شود، بلکه به معنای «مناسب با تمام شرایط موجود» است.^{۵۲} بر این اساس، راس طی این بحث تعریف دیگرش را ارائه داده و می‌گوید: یک عمل «درست در نگاه نخست» است اگر با جهتی از «مجموع موقعیت»^{۵۳} مناسب باشد، و «نادرست در نگاه نخست» است اگر با جهتی از آن موقعیت نامناسب باشد. راس اگرچه مفهوم «تناسب» را غیرقابل تعریف می‌داند، ولی برای توضیح، انواع تناسب را شمرده و تناسب سازگار با اخلاق را مشخص می‌کند. وی سه نوع تناسب می‌شمارد: ابزاری^{۵۴}، زیبایی‌شناختی و اخلاقی. تناسب ابزاری، خاصیتی است که شیء با هدفی تناسب دارد. تناسب ابزاری را می‌توان «تناسب با هدف یا اهدافی» که فاعل دارد، تعریف کرد. تناسب اخلاقی از این نوع نیست؛ یعنی بیانگر ارتباط عمل و هدف مطلوب فاعل نیست.

اما تناسب زیبایی‌شناختی به این معناست که بخش‌های یک مجموعه زیبا، با یکدیگر متناسب و مرتبط باشند. این تناسب به معنای هماهنگی و ارتباط مناسب اجزای یک کل زیبا با یکدیگر است. راس مدعی است که تناسب اخلاقی می‌تواند با این معنا مرتبط باشد، چراکه در تناسب اخلاقی، فاعل در پی عملی است که سازگار، هماهنگ و متناسب با موقعیت و شرایط موجود است، همان‌طور که یک هنرمند، هماهنگی و سازگاری اجزا و بخش‌های یک طرح و رنگ‌های آن را در نظر می‌گیرد.^{۵۵}

بر این اساس، معنای «درست در نگاه نخست» و «درست در مقام عمل» چنین خواهد بود که فاعل اخلاقی، عملی را به سبب جهتی از موقعیت، ضروری و لازم می‌بیند، ولی هنوز ناهماهنگی و ناسازگاری در آن می‌یابد (درست در نگاه نخست) و با تأمل بیشتر می‌فهمد که انجام نوع دیگری از عمل این ناهماهنگی و ناسازگاری را برطرف خواهد کرد (درست در مقام عمل).

اما به نظر می‌رسد اصطلاح تناسب چندان مناسب نیست، چون حتی زمانی که ما وظیفه در مقام عمل را مشخص می‌کنیم و با وجود وظیفه در نگاه نخست وفاداری، به سبب کاهش آلام دیگران عهدشکنی را وظیفه درست خود تشخیص می‌دهیم باز هم ناهماهنگی

و عدم تناسب در بخشی از آن موقعیت باقی می ماند و آن این است که خلاصه من قولی داده بودم، ولی به هر علت انجامش ندادم. وظیفه درست تنها با آن بخش از موقعیت تناسب داشت که باید برای کاهش آلام دیگران اقدامی می کردم.

تفسیر پنجم: مسئولیت^{۵۶}

طبق این تفسیر، راس ترجیح می دهد اصطلاح «مسئولیت» را به جای «وظیفه در نگاه نخست» به کار برد. وظایف در نگاه نخست، مسئولیت های ما در خصوص خودمان و دیگران هستند و وظیفه درست و در مقام عمل را مقایسه و سنجش مسئولیت ها تعیین می کند. وقتی به کسی قولی داده ام در نگاه نخست، مسئولیتی درباره او پیدا می کنم. این مسئولیت، مسئولیت در مقام عمل من خواهد بود به شرط آنکه مسئولیت مهم تر دیگری در آن شرایط نداشته باشم و گرنه پس از مقایسه اهمیت مسئولیت ها فقط باید به مسئولیت مهم تر عمل کنم.

اما از نظر راس اصطلاح مسئولیت نیز اشکال دارد، زیرا معمولاً مسئولیت ها وظایف مطلق استثنای پذیر بیان می شوند در نتیجه، مشکل تعارض را همچنان خواهیم داشت.^{۵۷}

نتیجه گیری

از مجموع کلمات راس می توان پنج تفسیر برای مفهوم وظیفه در نگاه نخست یافت: وظیفه مشروط، وظیفه جزءنگرانه، تمایل به وظیفه داشتن، تناسب و مسئولیت. ارتباط بسیاری بین سه تفسیر اول از مفهوم در نگاه نخست، وجود دارد. وظیفه در نگاه نخست، عملی است که به سبب داشتن خصوصیتی، مانند وفای به عهد، عدالت، راست گویی و دیگر اصول اخلاقی، در نگاه نخست به وظیفه و الزامی بودن تمایل دارد، ولی این تمایل اولیه صرفاً از توجه به یک جهت از جهات عمل است، از این رو وظیفه بودن آن مشروط به عدم وجود وظیفه مهم تر دیگر در آن موقعیت است. اگر به مجموع موقعیت و تمام جهاتی که عمل دارد نگاه کنیم و وظیفه مهم تر دیگری در آن موقعیت متوجه ما باشد، وظیفه درست و در مقام عمل، انجام آن وظیفه مهم تر خواهد بود و وظیفه در نگاه نخست، دیگر وظیفه نخواهد بود.

سخنان راس در مورد اینکه ما از ابتدا اصلاً الزامی در خصوص آن وظیفه در نگاه نخست نداشته یا اینکه داشته ایم، ولی تحت الشعاع وظیفه مهم تر قرار گرفته و اکنون رفع

شده، متناقض است. از طرفی، او در اعتذار اول به صراحت می‌گوید که وظیفه در نگاه نخست، اصلاً وظیفه نیست، بلکه چیزی مرتبط با وظیفه است، و از طرفی، در تفسیر سوم می‌گوید که وقتی ما خود را در عهدشکنی به سبب کاهش آلام یک نفر موجه می‌بینیم، برای لحظه‌ای هم از تشخیص وظیفه در نگاه نخست به وفای به عهد درنگ نمی‌کنیم، و این موجب می‌شود که ما احساس نه شرم یا پشیمانی، بلکه تا حدودی تأسف کنیم. علاوه بر این، تشخیص می‌دهیم که این وظیفه‌ماست که از کسی که به او قول داده‌ایم، به گونه‌ای به سبب عهدشکنی عذرخواهی کنیم. این یک تناقض آشکار است.

در نهایت به نظر می‌رسد راس معتقد است که وظیفه در نگاه نخست، اصلاً وظیفه نیست و ما الزامی به آن نداریم، اول، به سبب اینکه او دلیل این احساس تأسف و لزوم عذرخواهی را «تمایل به وظیفه بودن» وظیفه در نگاه نخست، بیان می‌کند و تمایل به وظیفه بودن، یعنی اینکه در واقع وظیفه نیست؛ دوم، به علت اینکه اگر قائل شویم که وظیفه در نگاه نخست در واقع یک وظیفه و الزامی است، دیگر مشکل تعارض وظایف حل نخواهد شد و ما در مقام عمل هم دو وظیفه داریم که هر دو الزامی هستند و یکی را به سبب دیگری استثنا می‌زنیم و این با اصل نظریه‌راس سازگار نیست.

به نظر نگارنده، وظایف در نگاه نخست واقعاً وظیفه هستند و ما ملزم به انجام آنها هستیم و تعارض بین وظایف در مقام عمل وجود دارد، نه در نگاه نخست. برای مثال، من به سبب قولی که داده‌ام واقعاً وظیفه وفای به عهد دارم و از طرف دیگر، همچنین وظیفه کاهش آلام مظلومان و بیچارگان را نیز دارم. این دو وظیفه در مقام عمل با هم تعارض می‌کنند و من باید شدت اهمیت و الزامیت آنها را مقایسه کنم. وظیفه کاهش آلام مظلومان چون در این مورد خاص اهمیت بیشتری دارد، وظیفه درست، انجام آن است. اما با انجام این وظیفه، ناچار من وظیفه وفای به عهدم را ترک کرده‌ام و چون آن وظیفه‌ای واقعی بوده، من از این حیث، یک عمل غیراخلاقی انجام داده‌ام و دقیقاً به همین علت احساس تأسف کرده و وظیفه خود می‌بینم که از او عذرخواهی کنم تا بدین وسیله جبران عمل غیراخلاقی خویش کنم و حقی را که او به واسطه عهدشکنی‌ام برگردنم پیدا کرده است، ساقط نمایم. به نظر می‌رسد سخن راس را که می‌گوید: «وظیفه در نگاه نخست، عملی است که در نگاه نخست، وظیفه می‌نماید، ولی در واقع وظیفه نیست» باید چنین اصلاح شود که «وظیفه در نگاه نخست، عملی است که در نگاه نخست، وظیفه درست

می‌نماید، ولی در واقع وظیفه درست نیست؛ یعنی وظیفه وفای به عهد با اینکه در نگاه نخست، وظیفه درست می‌نماید و از من می‌خواهد که آن را انجام دهم، ولی بعد از بررسی، روشن می‌شود که وظیفه درست، کاهش آلام مظلومان است و چون ترک وظیفه درست، ذاتاً نادرست است، هر چیزی هم که باعث ترک این وظیفه درست شود، بالعرض نادرست خواهد بود. بنابراین، وظیفه وفای به عهد گرچه ذاتاً درست است، ولی در این مورد خاص، انجامش بالعرض نادرست است. تفکیک درستی و نادرستی بالذات و بالعرض، تفکیکی است که در اینجا بیشتر به ما کمک می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. آ. ا. اف. اتکینسون، در آمدی بر فلسفه اخلاق، ترجمه سهراب علوی نیا، ص ۳۶.
۲. ground of obligation
۳. ایمانوئل کانت، مابعدالطبیعه اخلاق (فلسفه حقوق)، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۵۹.
۴. agent- neutral این اصطلاح را «فارغ از فاعل» نیز ترجمه کرده‌اند (ر.ک: مصطفی‌ملکیان، «به سوی اخلاق پایان این قرن: پاره‌ای از گرایش‌ها»، ارغنون، ش ۱۶، ص ۱۴).
۵. special duties.
۶. agent- relative
۷. The Right and the Good
۸. prima facie duty
۹. W.D., Ross, *The Right and Good*, p. ۱۹.
۱۰. عبدالجبار، المعنی، ج ۶، قسم اول، ص ۶۱.
۱۱. Ibid.
۱۲. Fidelity.
۱۳. implicit promise.
۱۴. Reparation.
۱۵. Gratitude.
۱۶. Justice.
۱۷. Beneficence.
۱۸. Ibid., p. ۲۱.
۱۹. self- improvement.
۲۰. non- injury/ maleficent.
۲۱. Ibid.
۲۲. ایمانوئل کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، ص ۶۱.

۲۳. Jonathan Dancy, "An ethic of prima facie duties" in *A Companion to Ethics*, Peter Singer(ed.), Blackwell publishers, ۱۹۹۳, p. ۲۲۲.

۲۴. Ross, op. cit., p. ۱۹.

۲۵. Ibid., p. ۲۹.

۲۶. prima facie duty

۲۷. conditional duty

۲۸. actual duty

۲۹. Ibid., p. ۱۹.

۳۰. proper duty

۳۱. Ibid., p. ۲۰.

۳۲. W.D. Ross, *Foundations of Ethics*, p. ۸۴-۸۵.

۳۳. Ibid., p. ۸۴.

۳۴. معادل لاتین این عبارت parti- resultant است که ترجمه تحت اللفظی آن «در جزء - حاصل شده» یا «حاصل از جزء» است ولی معادل «جزء نگرانه» را برای آن مناسب‌تر دیدیم.

۳۵. معادل لاتین این عبارت toti- resultant است که ترجمه تحت اللفظی آن «در کل - حاصل شده» یا «حاصل از کل» است.

۳۶. Bruce W. Hauptli, "Lecture Supplement for W.D. Ross' "What makes Right acts Right?"

available at: <http://www.fiu.edu/~hauptli/Ross/WhatMakesRightActsRight.htm>.

۳۷. Philip Stratton-Lake, *Kant, duty and Moral worth*, p. ۸۰-۸۱.

۳۸. Dancy, op. cit., p. ۲۲۱-۲۲۳.

۳۹. pro tanto duty

۴۰. tendency

۴۱. W.D. Ross, *The Right and Good*, p. ۲۸.

۴۲. Stratton-Lake, op. cit., p. ۸۲.

۴۳. W.D. Ross, *Foundations of Ethics*, p. ۸۶.

۴۴. Ibid, p. ۸۱.

۴۵. laws of tendency

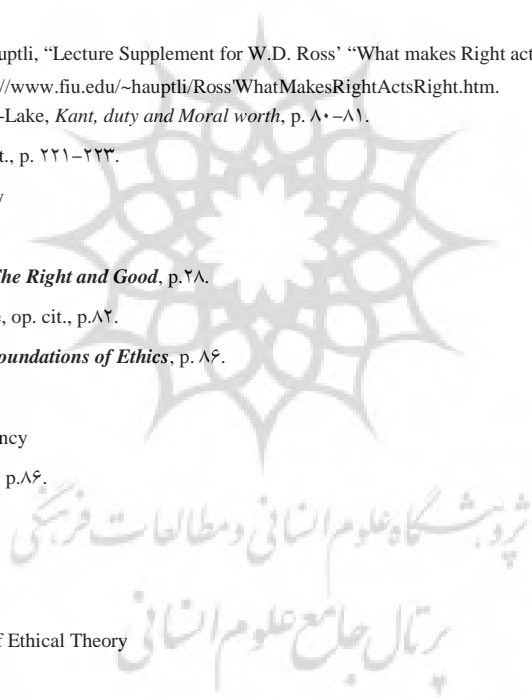
۴۶. Ross, op. cit., p. ۸۶.

۴۷. Ibid.

۴۸. fittingness

۴۹. C.D. Broad

۵۰. Five Types of Ethical Theory



-
۵۱. Ibid., pp.۷۹-۸۰.
۵۲. Ibid., pp. ۸۰-۸۱.
۵۳. total situation
۵۴. instrumental
۵۵. Stratton-Lake, op. cit., pp. ۸۵-۸۶.
۵۶. responsibility
۵۷. Ibid., p.۸۶.



منابع

- اتکینسون، آر.اف، *در آمدی بر فلسفه اخلاق*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹.
- عبدالجبار، المعنی فی ابواب التوحید و العدل، بیروت، مطبعة دارالکتب، ۱۹۶۰م.
- کانت، ایمانوئل، مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم حق (فلسفه حقوق)، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چ دوم، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۳.
- _____، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
- Dancy, Jonathan, "An ethic of prima facie duties" in *A Companion to Ethics*, Peter Singer (ed.), Blackwell publishers, ۱۹۹۳.
- Hauptli, Bruce W., "Lecture Supplement for W.D. Ross' "What makes Right acts Right?" ۲۰۰۷, available at: <http://www.fiu.edu/~hauptli/Ross/WhatMakesRightActsRight.htm>.
- Lafollette, Hugh (ed.), *Ethical Practice* (Blackwell, ۲۰۰۲)
- Olson Robert G., "Deontological Ethics" in *Encyclopedia of Philosophy*, Paul Edwards (ed.), Macmillan Publishing, ۱۹۶۷.
- Ross, W. D, *The Right and Good*, Oxford University Press, ۲۰۰۲.
- _____ *Foundations of Ethics*, Oxford University Press, ۲۰۰۰.
- Spielthener, George, "Consequentialism or Deontology" in *Philosophia*, Philosophical Quarterly of Israel, vol. ۳۳, Nos. ۱-۴, December ۲۰۰۵.
- Stratton-Lake, Philip, *Kant, duty and Moral worth*, Routledge, ۲۰۰۴.

